

غَتِّ و سَمِينِ دَرِبَارُهُ

أَفْصَاحُ الْمُتَكَلِّمِينَ

جويا جهانبخش

پژوهشگر حوزه ادبیات و دین



مقاله ۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دُونَ الْأَهَمِّ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

۱۱۳. شیخ‌العاشقین

قاضی میراحمد بن شرف‌الدین حسین حسینی مثنوی قمی (۹۵۳-۱۰۰۰ ه.ق.)، از فضل و مؤرخان و شاعران و هنرمندان نیمه نخست شهر یاری صفویان، در کتاب *گلستان هنر* (چ سهیلی خوانساری، ص ۳۰)، از سعدی با عنوان «شیخ‌العاشقین» یاد کرده است.

۱۱۴. راستی سعدی شیرازی مُرد!

گفته‌اند که سعدی در نظم و نثر استاد سخن «سهل ممتنع» است و «شاعر دیگری که در تسلط به این هنر به او نزدیک می‌شود ایرج است» (سعدی: *شاعر عشق و زندگی*، کاتوزیان، چ ۱، ص ۲۱۰). «ملک الشعراء بهار در شعری در عزای ایرج می‌گوید:

بی‌تورندی و نظریازی مُرد
راستی سعدی شیرازی مُرد»

(همان، همان ص، هایش)

۱۱۵. بُرَقِعِ پوشانِ شیراز

در شعر سعدی، بارها و بارها، از بُرَقِعِ پوشی محبوب و نقاب داشتن و پرده‌نشینی معشوق سخن رفته است؛ و این اشارات - به گمان راقم - همه ناظر محیط پیرامون سعدی و پوششهای شایع زنان اقلیم پارس در آن زمان است:

* نَفَحَاتِ صُبْحِ دَانِي ز چه روی دوست دارم؟
که به روی دوست ماند که برافکند نقابی

(کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۶۰۴)



ابن بطوطه، قاضی و فقیه و سیاح نامی اهل طنجه مغرب (مراکش)، که تنها چند ده سالی پس از سعدی به شیراز گام نهاده و شیراز و شیرازیان روزگار جوانی حافظ را وصف کرده است، از پوشیدگی و دین‌ورزی زنان شیراز و این‌که «برقع» بر رخ می‌افکنده‌اند و در جامع بزرگ شهر حضور می‌یافته و پای منبر اندر زگوین می‌نشسته‌اند، بشرح سخن گفته است (نیز سنج: *ابن بطوطه* - ویراست دوم -، محمدعلی موحد، نشر نی، ص ۹۰).

همین جهانگرد مغربی که در سفرنامه خواندنی‌اش به گزارش احوال زنان اهتمامی ویژه دارد - و از این رهگذر، آگاهی‌های نفیسی نیز از تاریخ اجتماعی گذشته ما به دست داده است -، گزارشی جالب توجه از ماجرای تاریخی خلاص یافتن یکی از بانوان ترک دربار قلمی کرده است و در ضمن آن گزارش نشان می‌دهد که چگونه غیرت و حمیت و مردانگی شیرازیان در واکنش به بانویی که در میان بازار نقاب از رخ برگرفت و از ایشان استمداد کرد، برانگیخته شد و شورش برخاست که آن بانو را از دست امیر چوپانی (پیرحسین چوپانی پسر امیر محمودبن چوپان) که می‌خواست او را به عنوان گروگان (نوا) ببرد، رها کنید (سنج: همان، ص ۱۶۸، و ۱۶۷).

ابن بطوطه در گزارش‌های خود نشان می‌دهد که زنان آسیای صغیر (بلاد روم) چنان پوششی فراگیر و سنت روی پوشیدن نداشته‌اند (سنج: همان، ص ۱۶۹ و ۱۷۰). در بعضی بلاد دورتر (سنج: همان، ص ۲۱۰ و ۲۱۱) باب ارتباط از این هم بازتر بوده است و اختلاط نامحزمان بیشتر.

۱۱۶. بشارت

درباره بیت بلند و دلپسند حافظ که فرموده است: «ترکان پارسی‌گو بخشندگان عمرند / ساقی بده بشارت پیران پارسا را»، نکات ریز و باریکی‌های توجه‌برانگیزی را مجال طرح داده‌اند؛ از جمله این‌که: واژه «پارسی» گاه بر «نوعی شعر آمیخته به موسیقی» و «نوعی از شعر که به آواز خوانده می‌شده» هم اطلاق گردیده؛ و «بخشندگان» به

* یا خلوتی برآور، یا برقعی فروهل
ورنه به شکل شیرین، شور از جهان برآری!

(همان، ص ۶۱۹)

* به صید عالمیانت، گم‌ند حاجت نیست
همین بسست که برقع ز روی برفکنی

(همان، ص ۶۳۶)

* یاد تو می‌رفت و ما عاشق و بیدل بدیم
برده برانداختی، کار به اتمام رفت!

(همان، ص ۶۴۲)

* رویی که روز روشن اگر برکشد نقاب
پرتو دهد چنان که شب تیره آخری

(همان، ص ۶۱۷)

* روی گشاده‌ای صنم، طاقبت خلق می‌بری
چون پس پرده می‌روی، پرده صبر می‌داری

(همان، ص ۶۱۶)

* اگر تو روی نپوشی بدین لطافت و حسن
دگر نبینی در پارس پارسایی را

(همان، ص ۴۱۹)

* ز روی کار من برقع برانداخت
بی‌کبار آن‌که در برقع نهانست

(همان، ص ۴۴۲)

* از بهر خدا روی می‌پوش از زن و از مرد
تا صنع خدا می‌نگرند از چپ و از راست

(همان، ص ۴۲۸)

* تا عذر زلیخا بنهد منکر عشاق
یوسف صفت از چهره برانداز نقابی

(همان، ص ۶۰۳)

* یک دم آخر حجاب یک سونه
تا برآساید آرزومندی

(همان، ص ۶۱۱)

* گرتواز پرده برون آبی و رخ بنمایی
پرده بر کار همه پرده‌نشینان بدری

(همان، ص ۶۱۴)

* برقع از پیش چنین روی نشاید برداشت
که به هر گوشه چشمی دل خلقتی ببری

(همان، ص ۶۱۴)

این‌که این تصاویر حکایتگر پوشش‌های پیرامون سعدی است، یک حدس و احتمال صرف نیست.



تا بردگرت به رسم بشارت همی زند
دشمن به چوب تا چودهل می کند فغان
(همان، ص ۷۲۷)

۱۱۷. «به صلاحش خجل کن»

در باب دوم گلستان آمده است:
«پیش یکی از مشایخ گله کردم که فلان به فساد من
گواهی داده است.
گفتا: به صلاحش خجل کن.
تو نیکوروش باش تا بدسگال
به نقص تو گفتن نیابد مجال...»

(کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۸۳)

آقای دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان در
گزارش مفاد این حکایت در کتاب سعدی: شاعر عشق
وزنگی (چ ۱، ص ۲۴۷) نوشته اند:

«راوی در گلستان می گوید که زمانی پیش یکی از
پیشوایان عرفانی از بدگویی کسی گله کردم. گفت:
تو با او خوش رفتاری کن تا شرمسار شود». جمله
«به صلاحش خجل کن»، به طور عادی، تاپ
دو تلقی و برداشت دارد:

یکی، این که: با او طریقی صلاح و نیکوئی بیما
و خوش رفتاری کن تا شرمسار گردد - و این، همان
چیزی است که آقای دکتر کاتوزیان استنباط
کرده اند.

دوم، این که: به واسطه صلاح بودن او را
شرمسار کن. یعنی: صالح باش تا همگان صلاح تو
را دریابند و کسی که تو را فایده خوانده و به صلاح
تو گواهی داده است، عملاً تکذیب شود و شرمنده
گردد.

به گمان راقم این سطرها، مقصود شیخ شیراز از
«به صلاحش خجل کن» همین معنای دوم است،
نه معنای نخست؛ چرا که بلافاصله مضمون همین
معنای دومین را در یک دوبیتی نیز بیان می کند:

تو نیکوروش باش تا بدسگال
به نقص تو گفتن نیابد مجال...

اگر مقصود سعدی معنای نخست می بود، این
یک دو بیت را با حکایت وی ربط و وثیقی نبود.
آن مضمون که آقای دکتر کاتوزیان تلقی

معنای «بخشی‌ها» که خنیاگران و اصحاب موسیقی
قبایل ترک تبار بوده اند، نیز هست؛ و «بشارت» هم
خود نام «یکی از آلات موسیقی بوده است و بشارت
زدن در متون قبل از عصر حافظ بسیار رایج است و
در مطاوی مناقب العارفین افلاکی بکرات به نواختن
این آلت موسیقی اشارت رفته است» (نگر: درویشی
ستیهنده، شفيعی کدکنی، ص ۴۳۰ و ۴۳۱).

با توجه به آنچه آمد، آیا بعید است کاربرد واژه
«بشارت» در بعضی سروده‌های شیخ شیراز نیز با
گوشه چشمی به نام آن ساز بوده باشد؟
در شواهدی که می آید، مقصود تنها توجه دادن
به همان گوشه چشمی محتمل است؛ ورنه حساب
معنای لغوی «بشارت» در سیاق هر بیت البته
جداست!

در بعضی بیت‌ها دور نیست که معنای لغوی
«بشارت»، همان ساز پیشگفته باشد؛ علی‌الخصوص
در بیت دوم که گمان می‌کنم چنین خوانشی را نیک
برتابد: «مطرب از مشغله کوس، بشارت چه زند؟»؛
هرچند برخی در این بیت، «مطرب از مشغله کوس
بشارت چه زند؟» خوانده اند؛ فلاحظ
و اما شواهد:

* دهل زن گود و نوبت زن بشارت
که دوشم قدر بود امروز نوروز

(کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۵۲۶)

* مطرب از مشغله کوس بشارت چه زند؟
زهره بایستی امروز که بنوازد عود

(همان، ص ۷۱۷)

* هنوز کوس بشارت تمام نازده بود
که تهنیت به دیار عرب رسید و عجم

(همان، ص ۷۳۳)

* ... تا بار دگر دمدمه کوس بشارت
و آوای درای شتران باز شنیدیم

(همان، ص ۷۳۴)

* دشمن که نمی خواست چنین روز بشارت
همچون دهلش پوست به چوگان بدریدیم

(همان، ص ۷۳۴)

* خالی مباد گلشن خضرای مجلس
زاواز بلبلان غزل گوی مدح خوان





کرده‌اند، در جای خود مضمون مشهوری است، ولی از این عبارت سعدی، با توجه به قرائن، اراده نشده است.

سعدی در جاهای دیگر، در آن باب، سخنهای شنودنی دارد؛ از جمله آنجا که می‌فرماید:

بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی، احسن الی من آسا!

کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۲۷۱

۱۱۸. آن سنگ شکن که بود؟

ادوارد براون در کتاب *یک سال در میان ایرانیان* (ترجمه صالحی علامه، ص ۳۰۶)، وقتی از مقبره حافظ و قبرهای زیادی که دورتادور گور او را اشغال کرده بودند یاد می‌کند و سپس به مقبره سعدی می‌رسد، می‌نویسد:

«... تقریباً هیچ‌کس از هموطنانش، اهمیتی به دفن شدن در کنار او نداده‌اند. مقبره او در محوطه کوچکی، تک افتاده است. سعدی، بنا به عقیده عمومی، سنی بوده است. البته بعضی دوستدارانش این را قبول ندارند و معتقدند که او کتمان [کذا. صحیح: تقیه] می‌کرده و این در طریقت شیعه در مقابله با خطر جانی، جایز است. اما اعتقاد به سنی بودن او آن قدر رایج بود که باعث شد یک مجتهد متعصب شیرازی، سنگ اصلی مزارش را نابود کند. سنگ قبر فعلی به دستور و هزینه قوام پدر صاحب دیوان ساخته شده و این جمله عربی بر آن حک شده: «هوالباقی، کل شیء هالک»؛ و زیر آن ابیات آغازین *بوستان* در مدح پیغمبر - ص - حکاکی شده است.»

۱۱۹. کتابه غزل شیخ به خط شاهزاده

تیموری

قاضی میر احمد بن شرف‌الدین حسین منشی قمی در *گلستان هنر* (چ احمد شهیلی خوانساری، ص ۳۰ و ۳۱)، در گزارش احوال «نواب میرزا سلطان ابراهیم، برادر میرزا بایسنغر» (۷۹۶-۸۳۸ ه. ق.) که مردی خوشنویس و فاضل و هنرمند بوده است و در شیراز به سر می‌برده و در همان خاک نیز مدفون است، از

جمله نوشته:

«... کتابه‌های مدارسی که در شیراز در آن ایام خود احداث نموده مثل دارالصف و دارالایتم به خط او بوده و در عمارت مقبره ظهیری نیز به خط میرزاست و در صفت مقبره شیخ‌العاشقین، شیخ سعدی شیرازی - غفرله -، این غزل به خط آن بی‌بدل برآزاره آن به کاشی‌تراشی مسطور است:

غزل
به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
نه فلک راست مسلم، نه ملک را حاصل
آنچه در سوسویدای بنی آدم ازوست
شادی و غم بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیا! باده بده شادی آن کاین غم ازوست
پادشاهی و گدایی برما یکسانست
که بدین در همه را پشت اطاعت خم ازوست
سعدیا گر بکند سیل فنا خانه عمر
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست
و در شهرور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه
نوشته. ...»

۱۲۰. نسخه‌ای که براون بر سر گور سعدی دید

ادوارد براون در کتاب *یک سال در میان ایرانیان* (ترجمه صالحی علامه، ص ۳۰۶) می‌گوید:

«... در حافظیه موفق نشدم نسخه دیوان شاعر را که برای تفأل زدن در آنجا نگهداری می‌شود، ببینم؛ زیرا متولی مقبره مشغول انجام [دادن] فریضه دینی‌اش بود. در سعدیه اقبال بهتری داشتم. متولی مشغول نبود و بدون معطلی نسخه خطی کلیات شاعر را حاضر کرد. این نسخه خیلی خوش خط نوشته و به طرز زیبایی تذهیب شده، اما زیاد قدیمی نیست، و تاریخ آن، زمان حکومت کریم خان زند (۱۷۷۰ م.) را نشان می‌داد. دوازده صفحه آن از بین رفته بود که دوباره با قلم پرمهارت میرزا فرهنگ [فرزند وصال شیرازی]، بازنویسی و الحاق شده بود.»

۱۲۱. نسخه آثار سعدی مؤرخ ۷۰۰ ه. ق.؟

مستشرق متن‌پژوه آلمانی، هرمان اته، در *تاریخ*

ادبیات فارسی اش (تهران، ۱۳۵۶، ه. ش. ص ۲۰۸)، در ضمن یکی از یادداشتهای تکمیلی و استدراکی خویش، می‌آورد:

«... نسخه خطی قدیم‌تری از تصنیفات سعدی (مؤرخ ۷۰۰ ه. ق.) به موجب فهرست براون در کمبریج موجود است.»

آیا براستی چنین دستنوشته کهنه‌ای از آثار سعدی در کمبریج بوده یا هست؟ ... پس چرا مورد استفاده مصححان آثار شیخ قرار نگرفته؟ باید آنان که دسترس دارند خود به «فهرست براون» فرو بنگرند؛ لیک درستی خبر مستبعد می‌نماید.

۱۲۲. واحد کالاف

زنده‌یاد محمدعلی فروغی («دکاءالملک» ثانی) در مقاله «*برنامه ادبی تکلیف نسبت به شیخ سعدی*» که در سال ۱۳۱۶ ه. ش. قلمی کرده است و در *سعدی‌نامه* (مجله *تعلیم و تربیت*، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۶۱۹-۶۲۴) به چاپ رسیده، بصراحت نوشته: «... سرفرازانه می‌گویم که قوم ایرانی در هر رشته از علم و حکمت و ادب و هنرهای دیگر فرزندان نامی بسیار پرورانده ولیکن اگر هم بجز شیخ سعدی کسی دیگر نپرورده بود، تنها این یکی برای جاوید کردن نام ایرانیان بس بود.» (ص ۶۱۹ و ۶۲۰).

۱۲۳. «خلق... می‌پوشند و ما بر آفتاب

افکنده‌ایم»

آداب‌پژوه نوآور و جست‌وجوگر همروزگار ما، آقای دکتر محمد دهقانی، سخن‌گشائی یکی از مقالات خویش را به بیان راز گیرائی و ماندگاری *گلستان* ویژه ساخته است و در آنجا چنین نوشته:

«برحسب تقویم خورشیدی، اندکی بیش از هفتصد و چهل و پنج سال از تألیف *گلستان* می‌گذرد و با این حال - چنان که آفریننده نامدار آن پیش‌بینی کرده بود - این *گلستان* هنوز تازه است و عطر دل‌انگیز آن مشام ما ایرانیان به تنگ آمده از جور روزگار را همچنان می‌نوازد. برای چون منی که از کودکی *گلستان* می‌خوانده‌ام، شگفت‌تر آن است

جمال کعبه چنان میسر و اندام شیط
که خارهای مغفیلان حریر می آید
نه اینچنان بوش غولم ایشی شوی
که یار و خویشتم در ضمیری آید



بمشتن آمده بود آنکه مدعی بندت
که رحتی مکرش بر اسپیری آید
رسید نامه سعدی بهر که در افاقا
هم آتشی زده کش نفسی آید

کسی بیست از خوشترین نواز
که مرا بکنیم تا وقت باغ
نشسته بودین دوستی با بی
نداریدست که بر تو نظر نواز
زادی که اگر آتشی بود تخی
در اقباب جالت بود کما بود
منین سپید لونی اقدار در
زود که در کشتی بود نواز
کمان فتنه ابرو کشید با کمان
پوشش که بی بال صیدی
بکلام کل که بر روی تو نواز
که ام سر که با باغ نواز

که هرچه بر شمار سالهای عمرم افزوده می شود، این کتاب به جای آن که کهنه گردد و جای خود را به صحیفهٔ محبوب دیگری بسپارد، همچنان خواستنی تر و خواندنی تر می شود.

راز این جذابیت و ماندگاری، باید این باشد که *گلستان* یگانه کتاب موجزی است که روان فردی و جمعی ما ایرانیان را - به رغم همهٔ پرده ها و حجاب هایی که در طول تاریخ بر آن کشیده ایم - از زاویهٔ تاریک وجودمان به درآورده و بر آفتاب افکنده است. سعدی در *گلستان* آینه ای پیش روی ما نهاده است تا نهان ناهشیار خویش را، با همهٔ خباثت ها و ناهمواریهایش، ببینیم و - به جای انکار و ملامت - با آن در آشتی و مسالمت در آییم و بپذیریم که بهیمهٔ نفس نیز حقوقی دارد که باید گزارده آید، اگر نه به ازدهایی هولناک بدل می شود که همه چیز را از درون به دم می کشد و نابود می کند.

کاری که سعدی کرده است کم از معجزه نیست. او سراسر تاریخ فرهنگی و اخلاقی ایرانیان را در کتابی که بیش از چند ده ورق نیست به شیواترین بیان گنجانده است. عجب تر آن که تصویر و تصویری که سعدی از کردار و گفتار آدمیان روزگارش به دست داده است، هم امروز نیز زنده و مستند پیش روی ماست. کیست که به حکایت های *گلستان* نظر کند و نظایر آن ماجراها و آدمها را هم اینک^(۳) در پیرامین خویش نبیند: زورمدارانی که پس از مرگ هم نگرانند که چرا ملکشان «با دگران است»، و چون بر جاه و جان خویش ترسانند بیگناهان را نیز در بند می دارند.^(۳) شیادانی که زورمدان بی خرد را باسانی می فریبند و به یمن مسخره بازی و بذله گویی از آنان پاداش هم می گیرند.^(۴) زاهدان ریاکاری که در نظر مردمان از طعام خود می کاهند و بر نمازشان می افزایند و چون به خلوت می روند شیوه ای دیگر در پیش می گیرند. عابدان زردرویی که به سرایستان ملک راه می یابند و پس از اندکی شرخ و سپید و فربه برمی آیند، و جوانان رشید و آرزومندی که از فرط تنگدستی به ترک یار و دیار می گویند و خود را به مهلکه می افکنند^(۵)؛ پیران هوساز، فقیهان مژور، قاضیان فاسق، توانگرزادگانی که به گور پدرشان



هم می‌نازند^(۶)؛ ... آیا نمونه‌های اینها را امروز در

اظهار نظر می‌کند:
«شاید قضاوت مؤلف در «رنگینی و شکوه»
شعر جلال‌الدین از لحاظ صبغه عرفانی باشد، نه
فصاحت.» (همان، همان ص).

۱۲۶. از «سنگلاخ» تا «اتوبان»

یکی از تفاوت‌های چشمگیر سعدی و مولوی در زبان
و بیان این دو بزرگ است. فارسی سعدی البته
زودتر و آفتابی‌تر و روشن‌تر و روان‌تر و شیرین‌تر از
آن مولوی است.

دوست ارجمندم، جناب محمدمنصور هاشمی،
که از شاگردان شادروان عبدالحمید آیتی بوده
است، در ضمن واگویی‌گری خاطراتی از آن ادیب
فقید نوشته:

«... آقای آیتی... برای فارسی خوب شأن خاصی
قائل بودند و یادم هست یک دفعه سر کلاس گفتند
اخیراً یک دور دیگر مثنوی مولانا را خوانده‌اند و حالا
برای تغییر حال و هوا باز مشغول خواندن بوستان
سعدی‌اند و «انگار آدم از سنگلاخ رسیده باشد به
اتوبان!» (اندیشه‌هایی برای اکنون، ص ۵۹۰).

۱۲۷. خوانندگان دیوان سعدی بیشتر

بوده‌اند یا آن گلستان و بوستان؟

ادوارد براون در کتاب یک سال در میان ایرانیان (ترجمه
صالحی‌علاّمه، ص ۳۰۵ و ۳۰۶) به مناسبت سخنی
که از سعدی و آرامگاه او در میان می‌آورد، می‌گوید:

«... گلستان و بوستان هر دو به خاطر سبک
بی‌تکلف و ساده، بیان زسا، تنوع مطالب و حکمت
عمیق و پُر بار که مشخصه آنها است، در سراسر
جهان - بالاستحقاق - مشهورند و رواج دارند، ولی
در خود ایران احتمالاً دیوان او را بیشتر می‌خوانند و
بهتر محسوب می‌شود...».

در این که در آن روزگاران خوانندگان و
خواهندگان غزل و قصیده سعدی در ایران بسیار
بوده‌اند تردیدی نیست؛ ولی آیا غزل و قصیده شیخ
بیش از گلستان و بوستان که در مکتب‌خانه‌ها نیز
خوانده می‌شد، خواننده داشته است؟ ... آیا بعید
نیست؟

پیرامون خود بفروانی نمی‌یابیم؟
در تاریخ ادبیات ما حافظ به رندی معروف
است، اما رندی بحقیقت سعدی است. در ادبیات
ایران پس از اسلام، بجز سعدی، کدام شاعر و
نویسنده را می‌توان یافت که به جرأت و صراحت
از فسق و فجور دوران جوانی خود سخن گوید
و در غزلیاتش، بی‌آن‌که در پس پرده تعبیرات
رنگارنگ عرفانی پنهان شود، بارها به زیباپرستی
و عاشق‌پیشگی خود اقرار کند و سپس با بلاغتی
تمام به قرآن کریم استناد جوید و این‌گونه عذر
خویش بخواهد: و ما اُبْرئُ نَفْسِی و لا اُزْکِیْهَا^(۷) /
که هرچه^(۸) نقل کنند^(۹) از بشر در امکان است.
و آنگاه پس از این همه سال هموطنانش هنوز از
او با عنوان «شیخ اجل» یاد کنند و هرگاه نامش را
بر زبان می‌آورند «عَلِیْهِ الرَّحْمَه» بگویند، چنان‌که
انگار آن عنوان و این عبارت دعایی، جزء لازمی
از نام سعدی است! (آفرین‌نامه، به کوشش نادر
مطلبی‌کاشانی، ص ۷۰ و ۷۱).

۱۲۴. گنج بیش بها

زنده‌یاد محمدعلی فروغی نوشته است:
«... کلیات شیخ سعدی گنجینه‌ایست که قدر و قیمت
برای آن نمی‌توان معین کرد...» (سعدی‌نامه، مجله
تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۶۱۹).

۱۲۵. رنگینی و شکوه شعر سعدی

هرمان اِته، مستشرق نامی آلمانی، در تاریخ ادبیات
فارسی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶
ه.ش.، ص ۱۶۹) در داوری در باب اشعار اخلاقی و
پندآمیز شیخ شیراز می‌گوید:

«... در رنگینی و شکوه به پای اشعار جلال‌الدین
[بلخی] نمی‌رسد و گاهی هم عرض و طول زیاد پیدا
می‌کند [!؟] ولی در احساس گرم و ذوق سرشار و افکار
نغز با اشعار جلال‌الدین بخوبی برابری می‌نماید.»

مترجم کتاب اِته، مرحوم دکتر صادق رضازاده
شفق که گویا متوجه مهم‌ل‌گوئی خاورشناس بزرگ
شده، در حاشیه بدین شیوه پرده‌پوشانه درباره آن



رفتن خواجوی کرمانی به خانه سعدی که «دختر سعدی» در را می‌گشاید و بانگ می‌زند: «بابا بیا بابا بیا خواجو ز کرمان آمده...» (که این «دختر سعدی» خود جزو افسانه‌های عوام درباره سعدی و زندگی اوست). یا حکایت مناظره سعدی با «دختر آرنگ زیب» [کذا؛ صحیح: «اورنگ زیب»]، امپراطور گورکانی هند که چند قرن پس از سعدی می‌زیسته! یا داستان آن جوله (= بافنده یزدی) که بس که زنش شعرهایش را تحقیر کرد و شعر سعدی را به زُخش کشید، بالأخره گفت: «سعدی در شیراز دارد نان مفت / می‌تواند شعرهای خوب گفت؛ گر بیاید یزد و جوله‌ی کند / ...»، یا آن شوخی - و این بار از قلم عبید زاکانی - که سعدی را دیدند که در کوچه ادراار کرده بود و به دیوار «استبراء» می‌کرد...».

دور می‌دانم «سعدی» و دوستدارانش - که یکی از ایشان خود مَم -، از این شوخی‌ها تکذری به خاطر راه دهند!؛ جای تکذّر هم نیست؛ چرا که سعدی با پرداختن پاره‌ای از داستانهای گلستان، و به ویژه هزلیات، خود، سر شوخی را با همه باز کرده! ... این طور نیست؟!

پینوشتها

۱. وی در ۱۰۱۵ ه.ق. نیز از نعمت حیات برخوردار بوده است؛ لیک تاریخ دقیق وفاتش دانسته نشد.
۲. در مأخذ چاپی؛ هم اینکه.
۳. سعدی، گلستان، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۸۱، ص ۵۹ و ۶۵. «حاشیه نویسنده».
۴. گلستان، ص ۸۱. «حاشیه نویسنده».
۵. همان، ص ۸۸-۸۹؛ ۱۰۰-۱۰۲؛ ۱۱۹-۱۲۶. «حاشیه نویسنده».
۶. همان، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ ۱۰۶-۱۰۷؛ ۱۴۵-۱۴۸؛ ۱۶۲. «حاشیه نویسنده».
۷. در مأخذ چاپی؛ اُکتها.
۸. در مأخذ چاپی؛ هر چند.
۹. در مأخذ چاپی؛ کند.

۱۲۸. طنز پراگنده سعدی

آقای دکتر ضیاء مؤجد در بحث از «طنز زیرپوستی و ظریف» سعدی گفته‌اند:

«... طنز سعدی در کلی آثار او پراکنده است... برای محیط شدن بر تمام جنبه‌های کار سعدی باید عمری صرف کرد.

در مورد طنز سعدی من فکر می‌کنم یک نکته‌ای وجود دارد که ایرج پزشکزاد آن را خیلی خوب متوجه شده و در *طنز فاخر سعدی* بدزستی به آن اشاره کرده است. پزشکزاد می‌گوید: طنز سعدی در *گلستان*، در ترجمه به زبان دیگر است که خود را نشان می‌دهد. برای این که *گلستان* را وقتی به فارسی می‌خوانیم، آن قدر آن را نزدیک به خود احساس می‌کنیم که متوجه طنزش نمی‌شویم. اما وقتی از آن فاصله بگیریم آن وقت متوجه می‌شویم که سرتاسر *گلستان* پر از طنز است. همچنین است *بوستان* و *غزلیات* سعدی. مثلاً در یکی از غزلیاتش می‌گوید:

من آن نیم که حلال از حرام نشناسم
شراب با تو حلالست و آب بی تو حرام
یا:

با محتسب شهر بگویند که زنهار

در مجلس ما سنگ مینداز که جام است

خُب! اینها همه طنز است و سعدی از این قبیل طنزها زیاد دارد. منتها چون پراکنده است به چشم نمی‌آید. «*روزنامه شرق*، س ۱۱، ش ۱۹۵۵، ۲۸/۱۱/۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۸».

۱۲۹. شوخی با شیخ شوخ!

آقای دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب *سعدی: شاعر عشق و زندگی* (ص ۵ و ۶) نوشته است: «... گمان می‌کنم سعدی تنها شخصیت تاریخ شعر و ادب فارسی است که درباره شخص او حکایات و افسانه‌ها و شوخی‌های عامیانه ساخته‌اند. یعنی از این نظر، حتی از فردوسی و حافظ و مولوی که - مانند سعدی - به شکلی از اشکال در میان توده مردم شهرت داشته‌اند، ممتاز و مستثناست. اشاره‌ام به افسانه‌هایی است از نوع

